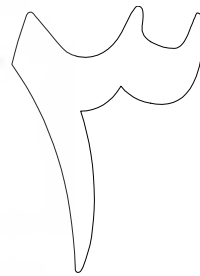


تأثیر اهداف راهبردی امریکا در خاورمیانه بر منافع جمهوری اسلامی ایران

دکتر حسین پوراحمدی *

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



* دکتر حسین پوراحمدی دانشیار گروه روابط بین الملل، دانشگاه شهید بهشتی می باشد.
(ho_pourahmad@yahoo.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱/۲۷

فصلنامه بین المللی روابط خارجی، سال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۸، صص ۵۷-۸۸.

چکیده

اهداف راهبردی و درازمدت امریکا که به‌وسیله حضور سخت‌افزاری و هم از طریق اصلاحات اقتصادی، سیاسی و امنیتی طرح خاورمیانه بزرگ و با بهره‌مندی از منابع نفت و گاز خاورمیانه دنبال می‌شود و در نهایت ادغام خاورمیانه را در نظام اقتصاد سیاسی جهانی دنبال می‌کند، از مهم‌ترین عناصر تأثیرگذار بر روند تحولات نوین در خاورمیانه است. این اهداف و طرح مذکور به‌دلیل راهبردی بودن، حتی در دوران شعار تغییرات سیاست خارجی امریکا در دوران باراک اوباما، به‌نظر نمی‌رسد با تحول جدی روبه‌رو شوند، اما منافع ملی و منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران را تحت تأثیر قرار خواهند داد. این اهداف عبارتند از: (۱) تضمین جریان انرژی منطقه به‌سوی غرب؛ (۲) پیشبرد فرایند به اصطلاح صلح خاورمیانه؛ (۳) تأمین و تضمین منافع اسرائیل؛ (۴) ستیز با اسلام سیاسی با عنوان مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی؛ و (۵) رویارویی با کشورهای مخالف منافع امریکا؛ (۶) گسترش فرهنگ امریکایی در پوشش ایجاد دموکراسی، اقتصاد بازار آزاد و سکولاریزم در منطقه. چگونه اهداف راهبردی (و غیرقابل تغییر) امریکا در خاورمیانه منافع جمهوری اسلامی ایران را در منطقه تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ در پاسخ: (۱) در ابتدا به برخی بحران‌ها و ساختارهای تهدیدزای خاورمیانه که بهانه حضور امریکا در منطقه فراهم آمده‌اند می‌پردازیم. (۲) آنگاه، سیاست‌های دوپهلوی و دوگانه گسترش دموکراسی و حقوق بشری امریکا در خاورمیانه را مورد توجه قرار می‌دهیم. (۳) سپس، چشم‌اندازهای نامتقارن تحولات خاورمیانه را که ضرورتاً در راستای منافع امریکا قرار ندارند مطالعه می‌کنیم. (۴) در آخر نیز جایگاه و ابزارهای جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با تهدیدات احتمالی و پیشبرد منافع ملی در خاورمیانه را کنکاش می‌نماییم.

واژه‌های کلیدی: اقتصاد سیاسی بین‌الملل، امریکا، ایران، تحولات اقتصادی و سیاسی، طرح خاورمیانه بزرگ

مقدمه

هرچند رئیس‌جمهور جدید دموکرات امریکا باراک اوباما در جریان مبارزات انتخاباتی در سال ۲۰۰۸ بارها از ضرورت «تغییر» در رفتار و سیاست خارجی کشورش به‌منظور «بازسازی چهره مخدوش امریکا در جهان» و به‌ویژه در خاورمیانه صحبت کرده است و حتی بلافاصله پس از انتخاب شدن به‌عنوان چهل و چهارمین رئیس‌جمهور ساکن کاخ سفید بر تغییر سیاست خارجی خاورمیانه‌ای واشنگتن تأکید کرد؛ اما هنوز زمان لازم برای بررسی این تغییر احتمالی فرا نرسیده است. (فارس، ۱۳۸۷) اوباما بارها از کاهش نیروهای نظامی کشورش و نهایتاً خروج آنها از عراق اما تمرکز بر افغانستان و گسترش حملات نظامی علیه طالبان در پاکستان صحبت کرده است، اما درخصوص تغییر جدی در روند سیاست خارجی امریکا در جهان و در خاورمیانه به‌ویژه مبانی و نحوه این تغییر احتمالی، به‌عنوان مثال احتمال کنار گذاردن یا هرگونه تغییر در «طرح خاورمیانه بزرگ» به‌رغم عدم دستیابی به اهداف کلان آن در گسترش دموکراسی در منطقه، هنوز برای ظهور علایم واقعی زود است. (New York Times, 2008) لذا، هرچند برخی تغییرات در چشم‌انداز سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه قابل انتظار است، اما هنوز تغییرات رفتاری مؤید قول‌های کلامی مقامات امریکایی به‌خصوص باراک اوباما در خاورمیانه به ثبت نرسیده است.

«... من به این واقعیت واقف هستم که تغییرات نمی‌تواند یک‌شبه اتفاق بیفتد... باید توجه داشت که هیچ سخنرانی به تنهایی نمی‌تواند سال‌ها بی‌اعتمادی را ریشه‌کن کند. درعین حال، من نمی‌توانم در زمانی که امروز در این سخنرانی در اختیار دارم به همه سؤالات پیچیده‌ای پاسخ بدهم که ما را به این نقطه کشانده است. من مطمئن هستم به‌منظور حرکت به سمت

جلو، ما باید مطالبی را با صراحت به یکدیگر بگوییم که در قلب‌هایمان داریم و در اغلب موارد در پشت درهای بسته بیان می‌شود... باید تلاش‌های مستمری برای گوش دادن به یکدیگر وجود داشته باشد و اینکه از همدیگر یاد بگیریم، به همدیگر احترام بگذاریم و تلاش کنیم به زمینه‌های مشترکی دست پیدا کنیم.» (الف نیوز، ۱۳۸۸)

از آنجایی که کشورهای خاورمیانه در حدود ۹۰ درصد از درآمد ملی را از طریق نفت و گاز به دست می‌آورند، (MEES, 2004) یقیناً تسلط امریکا بر این ماده حیاتی در خاورمیانه از طریق حضور مستقیم، تسلط بر منابع مالی تأمین‌کننده اصلاحات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی مورد نظر طرح خاورمیانه بزرگ نیز محسوب می‌شود. یعنی پیشبرد اهداف امریکا در منطقه با بهره‌گیری از منابع انرژی خاورمیانه و در چهارچوب طرح خاورمیانه بزرگ معطوف به وجود اراده‌ای برای تحقق شرایط یک نظام اقتصاد آزاد در خاورمیانه بزرگ است. منطق چنین نگرشی، در واقع سلطهٔ منطق لیبرالیستی اقتصاد بازار می‌باشد که ادعا می‌کند تحقق آن منجر به صلح و امنیت خواهد شد.

خاورمیانه از چند جهت به‌عنوان این هدف انتخاب شده است، از جمله وجود تهدید تروریسم علیه نظام سرمایه‌داری جهانی در این منطقه، ضرورت تضمین امنیت صدور و دسترسی به نفت، تضمین امنیت اسرائیل و سرکوب یا کاهش مقاومت اسلامی کشورهای منطقه و سیر گسترش فرهنگ غرب. در نگاه تصمیم‌گیرندگان نظام سرمایه‌داری و قدرت‌های بزرگ جهانی به‌ویژه امریکا راه‌حل حذف این موانع و مشکلات پیوند و ادغام این کشورها در اقتصاد جهانی به‌منظور تن دادن کشورهای منطقه به الزامات و مقتضیات آن است. بدین ترتیب خاورمیانه همچون هر منطقه و یا نظام سیاسی دیگر در جهان، باید ظرفیتی برای این ادغام و پیوند داشته باشد. اما واقعیت‌های موجود سیاسی، فرهنگی و نیز اقتصادی خاورمیانه تا حدود زیادی چشم‌انداز این ادغام را مبهم جلوه می‌دهند.

در واقع نه فقط به این دلیل که در دوران پس از جنگ سرد و در شرایط موجود نظام اقتصاد سیاسی جهانی، بیشترین آسیب‌پذیری امنیتی ایالات متحده امریکا از محل «تهدیدات نامتقارن» از سوی بازیگران بین‌المللی دولتی و غیردولتی



است که از عدم تقارن راهبردی برای مقابله با این کشور سود می‌برند (متقی، ۱۳۸۲: ۶۸-۴۱)، بلکه همچنین به این دلیل که ویژگی‌های فرهنگی منطقه خاورمیانه تهدید علیه منافع لیبرال‌دموکراسی غرب و نظام سرمایه‌داری جهانی به رهبری آمریکا را تقویت می‌کند، تلاش آمریکا در جهت برخورد با این تهدیدات امری راهبردی برای کاخ سفید محسوب می‌شود. (دهشیار، ۱۳۸۷ (الف): ۴۱-۲۳)

به همین لحاظ، در چهارچوب «راهبرد امنیت ملی آمریکا» که اهداف و استراتژی‌های این کشور در قرن ۲۱ میلادی را ترسیم می‌کند، یکی از راه‌های مقابله با این‌گونه تهدیدات نامتقارن «آغاز دوران تازه‌ای از رشد اقتصاد جهانی از طریق تجارت و بازار آزاد و گسترش چرخه توسعه از طریق ایجاد فضای باز و زیربنای دموکراسی» معرفی شده است. (کمیسیون امنیت ملی آمریکا، ۱۳۸۱) اهدافی که یقیناً با ظهور بحران مالی جهانی که خصوصاً در آمریکا بیشترین اثرات تخریبی را برجای می‌گذارد و پیامدهای آن البته در خاورمیانه هم رؤیت شده است، با موانع جدی روبه‌رو می‌باشد.

با این حال، همچنان طرح خاورمیانه بزرگ که بخشی از راهبرد پیشگیرانه امنیت ملی آمریکا برای مقابله با تهدیدات نامتقارن و به‌ویژه مبارزه علیه تروریسم محسوب می‌گردد، در راستای اهداف راهبردی آمریکا و به‌ویژه از طریق تلاش در جهت ادغام منطقه خاورمیانه در نظام اقتصاد سیاسی جهانی دنبال می‌شود. به‌ویژه به دلیل راهبردی بودن آن و عدم اعلام الگویی جایگزین از سوی ایالات متحده آمریکا، این طرح همچنان راهبرد اصلی آمریکا در پیشبرد سیاست خارجی در خاورمیانه تلقی می‌شود.

اهداف راهبردی و در نتیجه غیرقابل تغییر آمریکا در خاورمیانه این موارد را دربرمی‌گیرد: (۱) تضمین جریان انرژی منطقه به‌سوی غرب؛ (۲) پیشبرد فرایند به اصطلاح صلح خاورمیانه؛ (۳) تأمین و تضمین منافع اسرائیل؛ (۴) ستیز با اسلام سیاسی با عنوان مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی؛ (۵) مقابله و یا حداقل کنترل کشورهای مخالف منافع آمریکا؛ و (۶) گسترش فرهنگ آمریکایی در پوشش ایجاد دموکراسی، اقتصاد بازار آزاد و سکولاریزم در منطقه. (جوادی فتح، ۱۳۸۴: ۷-۲۶)

طرح خاورمیانه بزرگ تعیین‌کننده راهبرد و چهارچوب کلان رفتارها و منافع



میان‌مدت و درازمدت امریکا در این منطقه می‌باشد. منافع میان‌مدت امریکا یقیناً در چهارچوب منافع حاصل از نفت و گاز و بهره‌مندی از فرصت‌های اقتصادی حضور در خاورمیانه می‌باشد. اما اهداف راهبردی و درازمدت امریکا که به‌وسیله حضور سخت‌افزاری و هم از طریق اصلاحات اقتصادی، سیاسی و امنیتی طرح خاورمیانه بزرگ و با بهره‌مندی از منابع نفت و گاز خاورمیانه دنبال می‌شود و در نهایت ادغام خاورمیانه را در نظام اقتصاد سیاسی جهانی دنبال می‌کند، از مهم‌ترین عناصر تأثیرگذار بر روند تحولات نوین در خاورمیانه است. این اهداف و طرح مذکور که به‌ویژه به دلیل راهبردی بودن امکان تغییر جدی در آن دور از ذهن است منافع ملی و منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

سؤال اصلی و هدایت‌کننده ما در این نوشتار این است: چگونه اهداف راهبردی امریکا در خاورمیانه منافع جمهوری اسلامی ایران در منطقه را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟

با بهره‌گیری از «رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل»^۱ که تعامل و تأثیرگذاری متقابل عناصر اقتصادی، سیاسی و امنیتی در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی را در نظام اقتصاد سیاسی جهانی چهارچوب فهم فرایندها و تحولات قرار می‌دهد به سؤال اصلی این نوشتار پاسخ می‌دهیم: (۱) در ابتدا به برخی بحران‌ها و ساختارهای تهدیدزای خاورمیانه که بهانه حضور امریکا در منطقه را فراهم کرده‌اند می‌پردازیم؛ (۲) آنگاه، سیاست‌های دوپهلوی و دوگانه گسترش دموکراسی و حقوق بشری امریکا در خاورمیانه را مورد توجه قرار می‌دهیم؛ (۳) سپس، چشم‌اندازهای نامتقارن تحولات خاورمیانه که ضرورتاً در راستای منافع امریکا قرار ندارند مورد مطالعه قرار داده؛ و (۴) در آخر نیز جایگاه و ابزارهای جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با تهدیدات احتمالی و پیشبرد منافع ملی در خاورمیانه را کنکاش می‌کنیم.

۱. بحران‌ها و تهدیدات خاورمیانه بهانه حضور امریکا

ناهمگونی‌های سیاسی در بین کشورهای منطقه و منازعات درون‌منطقه‌ای، تعارض کشورهای اسلامی منطقه با اسرائیل، وجود گروه‌های بنیادگرا و از همه مهم‌تر

مقاومت برخی از کشورهای منطقه در برابر سلطه‌طلبی امریکا با محوریت ایران از جمله مهم‌ترین بحران‌های سیاسی خاورمیانه را تشکیل می‌دهند که حامل تهدیداتی برای منافع امریکا است:

الف - اسرائیل به‌عنوان متحد استراتژیک امریکا و حافظ منافع غرب در خاورمیانه در معرض تهدید جدی ناشی از مقاومت اسلامی به‌ویژه از سوی انقلاب اسلامی ایران و نیز در پی اقدامات سرکوبگرانه و کشتار وسیع فلسطینیان است که این مهم، حمایت و حضور جدی امریکا را در منطقه طلب می‌کند. طرح خاورمیانه بزرگ بوش در درجه نخست با هدف تهدیدزدایی از کشور اسرائیل و بالا بردن ضریب امنیت این کشور ارائه شده است. علاوه‌براین، رژیم صهیونیستی که دردانه کانون‌های قدرت آشکار و پنهان در جامعه امریکا محسوب می‌شود، در طرح خاورمیانه بزرگ نقش بازوی اجرایی غرب را ایفا خواهد کرد. بازتولید نظم اقتصادی و سیاسی لیبرال و دموکراتیزه شدن خاورمیانه نیازمند کشورهایی با ظاهر دموکراتیک و فرمانبردار از امریکا است و در این میان اسرائیل گزینه‌ای مطمئن و مورد اعتماد نظام سرمایه‌داری برای مرکزیت نظم مذکور است. اشغال عراق علاوه‌بر نابودی یکی از معارضان اسرائیل، ستون‌های امنیتی اسرائیل را نیز تا فرات توسعه می‌دهد و می‌تواند همزمان تهدیدهای ایران و حزب‌الله لبنان را کاهش دهد.

ب - شدیدترین مخالفت‌ها در برابر برتری‌جویی‌ها و سلطه امریکا ریشه در اسلام سیاسی دارد که انقلاب اسلامی ایران یکی از منابع مهم و الهام‌بخش این مخالفت‌ها و مقاومت‌ها است. بحران یازدهم سپتامبر فرصت محاصره فیزیکی ایران را برای امریکا از طریق اشغال عراق و افغانستان فراهم آورد. اما همزمان اشغال عراق، زمینه استراتژیک قدرت‌یابی بیش از ۱۴۰ میلیون جمعیت شیعه منطقه با محوریت ایران را فراهم کرده است که سهم‌خواهی آنها از قدرت، ضمن به‌هم‌زدن توازن قدرت در منطقه، می‌تواند در شرایطی خاص، منافع امریکا را نیز به‌شدت تهدید کند. دولتمردان امریکایی به‌منظور مقابله با قدرت‌یابی شیعیان در منطقه با محوریت انقلاب اسلامی ایران، انگاره بنیادگرایی اسلامی که اساساً مبتنی بر تفسیر سلفی از اسلام و قرآن می‌باشد و به‌هیچ‌وجه سنخیتی با فهم باز و عمیق از اسلام و قرآن را به سبک شیعی ندارد متوجه ایران نمودند تا به‌نام مبارزه با حامیان و

الهام‌بخشان تروریسم، جمهوری اسلامی ایران را در منطقه و در سطح نظام بین‌الملل منزوی و محدود نمایند. به‌زعم دولتمردان امریکا ریشه تروریسم در خاورمیانه را باید در بنیادگرایی اسلامی جست‌وجو کرد و حضور فیزیکی امریکا و معماری دموکراتیک این کشور در منطقه برای مقابله با بنیادگرایی اسلامی به محوریت ایران امری ضروری است. (Nasr, 2006: 30-1)

ج - در حالی که امریکا در قالب فرایند دموکراتیزاسیون در خاورمیانه توسعه سکولاریزم، ملی‌گرایی و ارزش‌های لیبرال‌دموکراسی را در دستور کار قرار داده است، انتخابات در کشورهای افغانستان، عراق و فلسطین و... تاکنون سبب روی کار آمدن اسلام‌گراها شده است. اسلام‌گراها حتی اگر تعارض مستقیم با امریکا را کنار بگذارند هرگز حاضر به پذیرش سیاست‌های امریکا در خاورمیانه به‌خصوص حمایت بی‌قیدوشرط از رژیم اسرائیل نخواهند بود. (Gause, 2005: 78) این وضعیت پارادوکسیکال، حضور امریکا در عراق و فرافکنی بحران‌های داخلی این کشور را طلب می‌کند تا اوضاع منطقه از کنترل امریکا خارج نشود.

در بُعد نظامی نیز امریکا با فرصت‌ها و تهدیدهایی در منطقه روبه‌روست. تمایل کشورهای منطقه به‌خصوص ایران به هسته‌ای شدن به‌منظور توازن‌سازی در برابر اسرائیل، قدرت‌های هسته‌ای و به‌ویژه امریکا را دچار نگرانی کرده است. مهم‌ترین نگرانی امریکا مجهز شدن اسلام‌گراها خصوصاً ایران به توان هسته‌ای و غنی‌سازی اورانیوم است. کاخ سفید اعتقاد دارد رسیدن برخی از کشورهای اسلامی به توان هسته‌ای را بایستی هم‌ردیف رسیدن گروه‌های تروریستی چون القاعده به بمب اتم دانست چرا که دولت‌های حامی تروریست، قطعاً تروریست‌ها را به سلاح هسته‌ای مجهز خواهند کرد. علاوه‌بر آن منطق بازدارندگی در مورد کشورهای اسلامی آنگونه که غرب تصور می‌کند کارساز نیست، زیرا عقلانیت در کشورهای به دو کشور اتمی غربی حکم می‌کند در برابر یکدیگر خویشتن‌داری نمایند، به‌زعم امریکایی‌ها هیچ تضمینی وجود ندارد که کشور اتمی اسلامی در برخورد با یک کشور غربی دست به سلاح اتمی نبرد. این عامل سبب اشغال عراق شد تا علاوه‌بر نابودی رژیم صدام که دارای برنامه‌هایی برای تولید سلاح‌های کشتار جمعی بود، از

رسیدن سایر کشورها مثل ایران به سلاح هسته‌ای جلوگیری به عمل آید. مخالفت امریکا با فعالیت‌های هسته‌ای ایران که بارها صلح‌آمیز بودن این فعالیت‌ها راستی‌آزمایی شده است همچنان تحت تأثیر فرض نادرست امکان دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای توسط این کشور ادامه یافته است و سبب شده تا تغییر جدی در روابط دو کشور همچنان با موانع روبه‌رو باشد. باراک اوباما، رئیس‌جمهور امریکا در سخنانی یادآور شد:

«نکته‌ای که من خاطر نشان کرده‌ام آن است که منافع جهان اقتضا می‌کند ایران بلندپروازی‌های خود برای سلاح هسته‌ای را کنار بگذارد. اما بهترین راه برای دستیابی به این مورد، دیپلماسی قوی و مستقیم است. ایران ممکن است حقوقی در زمینه انرژی هسته‌ای داشته باشد اما اثبات اینکه اهداف ایران صلح‌آمیز هستند، نیاز به برداشتن قدم‌هایی دارد. از طرف دیگر، جامعه بین‌المللی به‌طور جدی تمایل دارد از ایجاد یک مسابقه تسلیحاتی در منطقه جلوگیری کند. دیدگاه شخصی من آن است که ایران، این پتانسیل را دارد که به کشوری فوق‌العاده قدرتمند و موفق تبدیل شود. در صورتی که سلاح‌های هسته‌ای وجود نداشته باشند، احتمال دستیابی به این هدف برای ایرانیان، بیشتر است؛ چرا که این مسئله منجر به ایجاد یک مسابقه تسلیحاتی در منطقه خواهد شد.» (آفتاب، ۱۳۸۱)

از سوی دیگر، ایده سروری مجدد امریکا بر جهان از زمان به قدرت رسیدن نومحافظه‌کاران به‌طور جدی‌تری دنبال شد چرا که نومحافظه‌کاران اعتقاد دارند اهداف سه‌گانه امریکا: ۱) تقویت هویت ملی با تأکید بر حق آزادی و لیبرال‌دموکراسی به‌عنوان یک ایدئولوژی تمام‌عیار و همچنین جهانی کردن این ارزش‌ها؛ ۲) مشروعیت‌بخشی به نظام سرمایه‌داری که تولید ثروت را برای امریکا به همراه دارد؛ ۳) ارتقای امنیت و به حداقل رساندن ضریب آسیب‌پذیری امریکا در زمینه‌های مختلف را باید بدون مصالحه و به‌صورت ضربتی و انقلابی دنبال کنند. سیاست خارجی امریکا از زمان به قدرت رسیدن نومحافظه‌کاران در سال ۲۰۰۰ تغییراتی را نظاره‌گر بوده است. حادثه یازدهم سپتامبر بستر مناسبی برای تحقق

ایده‌های انقلابی نومحافظه‌کاران فراهم ساخت زیرا این حادثه دگرهای جدیدی برای امریکا تراشید تا ضمن خارج کردن امریکا از سرگردانی در سیاست خارجی - سرگردانی به سبب نبود دشمن عینی یا ذهنی پس از فروپاشی شوروی که وجود این دشمن برای امریکا همواره جهت‌دهنده سیاست خارجی آن و البته انسجام‌آفرین در دوران جنگ سرد بوده است - بستر تحقق ایده‌های حاکمان جدید امریکا را فراهم نماید.

امریکا که تسلط و سروری تمام‌عیار در خاورمیانه را جست‌وجو می‌کند خواهان بسط ارزش‌های لیبرال‌دموکراسی، امنیت اسرائیل، تضمین عرضه نفت، کسب ثروت و نابودی تهدیدهای موجود در منطقه است. پس از حادثه یازدهم سپتامبر، بوش پسر ارزش‌های امریکایی را در معرض تهدید خواند و با اظهارات و باید و نبایدهای ایدئولوژیک، «سیاست ویلسون‌یسم در چکمه» (تحمیل دموکراسی از برون به کشورها) را دنبال کرده است. وی که ارزش‌های امریکایی را مورد پسند همه صلح‌جویان جهان می‌داند معتقد است تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و حکومت‌های یاغی حامی تروریسم، سه تهدید اساسی ارزش‌های امریکایی هستند که در خاورمیانه متمرکزند و باید پیش از اقدام آنها، به سراغشان رفت و با آنها مقابله کرد: عملیات پیش‌دستانه. نگاهی مختصر به ایده‌های نومحافظه‌کاران در امریکا مشخص می‌کند آنان با ایده‌های تنش‌زای خود، بحران‌های بین‌المللی و منطقه خاورمیانه را افزایش و سرعت بخشیده‌اند. (دهشیار، ۱۳۸۲ (ب): ۸-۸۵)

در واقع، حادثه یازدهم سپتامبر فرصتی طلایی برای امریکا فراهم آورد: دولت‌سازی در افغانستان و عراق، دوزدن شورای امنیت، خروج از پیمان ABM و عملیاتی نمودن سپر دفاعی موشکی، طرح اصلاحات ساختاری در سازمان ملل در چهارچوب منافع امریکا و پیگیری اصلاحات اقتصادی و فرهنگی به همراه دموکراتیزه کردن خاورمیانه از جمله اقداماتی است که امریکا از زمان به قدرت رسیدن محافظه‌کاران پیگیری کرد و هنوز شواهد جدی دال بر تغییر این روند حتی با به قدرت رسیدن رئیس‌جمهور دموکرات باراک اوباما به چشم نمی‌خورد. امریکا بر این باور است که دموکراتیزه کردن خاورمیانه تنها پاسخ منطقی و مؤثر به بحران‌ها و تهدیدات این منطقه است که از طریق مداخله خارجی امکان‌پذیر می‌باشد.

۲. گسترش دموکراسی و حقوق بشر در خاورمیانه

در حالی که تروریسم و خشونت که شاید تا پیش از پایان جنگ سرد و آغاز فصل نوین فرایند جهانی شدن مختص به جوامع جهان سوم بود و در این بخش از جهان ظاهر می‌گردید، از آن پس آرام‌آرام به سراسر دنیا به‌ویژه به مرکز نظام سرمایه‌داری و امریکا صادر شد و بدین ترتیب «تهدیدات نامتقارن» علیه منافع جهانی و اقتدار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امریکا و غرب در جهان شکل گرفت. ایالات متحده به‌عنوان بزرگ‌ترین کشور سرمایه‌داری پس از حوادث یازدهم سپتامبر ملاحظه کرد که بخش قابل توجه‌ای از این خشونت و ترور ریشه در نارضایتی‌های جهان سوم به‌ویژه در خاورمیانه، ناشی از عملکرد سیاسی، اقتصادی و نظامی امنیتی غرب در نادیده انگاشتن بخش مهمی از منافع آنان و نیز سرکوب آرمان‌های دیرینه از جمله ایجاد کشور فلسطین دارد.

بنابراین استراتژی امریکا براساس تغییر روندها در خاورمیانه برای «همراه» کردن آن با منافع و اهداف نظام اقتصاد سیاسی جهانی قرار گرفت. در این راستا رئیس‌جمهور بوش اعلام کرد، استراتژی بلندمدت ما باید جایگزین کردن اختناق، تعصب و فساد فراگیر در منطقه با آزادی، دموکراسی و رفاه باشد. جنگ با تروریسم تنها یک قسمت از این دستورکار گسترده است. (ریچارد، ۱۳۸۴: ۱۳۷)

در واقع، کشورهای سرمایه‌داری به این نتیجه رسیدند که بی‌ثباتی سیاسی و نزاع بر سر قدرت «در فقدان دموکراسی» مانع رشد در کشورهای عربی می‌باشد. رژیم‌های اقتدارگرا و سرگوبگر در خاورمیانه عربی که تا دیروز نیازهای امریکا را به مطلوب‌ترین شکل و کمترین هزینه‌ها تأمین می‌کردند، با ظهور تحول در نظام بین‌الملل و درک متفاوت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی از نقش و منافع امریکا در جهان، دیگر به شکل سنتی و به‌تنهایی جوابگوی ضرورت و نحوه تأمین منافع این کشور نبودند. ماهیت دولت‌های منطقه و وابستگی ساختاری آنان به قدرت‌های خارجی به‌ویژه امریکا در شکل سنتی آن هیچ‌گونه تطابقی با منافع متحول و جهان‌گستر امریکا نداشت؛ این ماهیت و رفتار وابسته بیش از همیشه به افزایش آسیب‌پذیری حاکمیت‌ها و سیاست‌های غیرمردم‌سالار در منطقه منجر می‌شود و انفعال جوامع مذکور نسبت به روش‌های تروریسم و شعارهای آنان را افزایش

می دهد. (دهشیار، ۱۳۸۴ (ج: ۱۳)

ویژگی های ساختاری و ایدئولوژیک منطقه خاورمیانه تهدیدات نامتقارن علیه منافع لیبرال دموکراسی غرب و نظام سرمایه داری جهانی به رهبری امریکا را تقویت می کند. تلاش امریکا در جهت برخورد با این تهدیدات امری استراتژیک برای کاخ سفید محسوب می شود. به همین لحاظ در چهارچوب «راهبرد امنیت ملی امریکا» که اهداف و استراتژی های این کشور در قرن بیست و یک میلادی را ترسیم می کند، یکی از راه های مقابله با این گونه تهدیدات نامتقارن «از طریق تجارت و بازار آزاد و گسترش چرخه توسعه از طریق ایجاد فضای باز و زیربنایی دموکراسی در خاورمیانه» معرفی شده است. (پورا احمدی، ۱۳۸۴ (الف: ۵۵)

در پی وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، امریکا با شعار گسترش دموکراسی در خاورمیانه شیوه های گوناگونی را دنبال کرد. به کارگیری «مشت آهنین» برای پیشبرد و دستیابی به دموکراسی در کشورهایی که آنها را «کشورهای یاغی»^۱ نامیده است، مانند افغانستان و عراق یکی از این شیوه هاست. (ذاکریان، ۱۳۸۲: ۲۸-۱۳) در نگاه امریکا، عراق و افغانستان به دلیل آنچه آن را نقض حقوق بشر و تهدید صلح و امنیت منطقه و نظام بین الملل نامید و در واقع به عنوان مخل نظم امریکا در منطقه شناسایی شدند، مورد هجوم نظامی و اشغال امریکا قرار گرفتند تا به اصطلاح دموکراسی در این کشورها به اجرا درآورده شود. در پی این هجوم و اشغال هرچند تغییرات سیاسی گسترده ای به وجود آمد و دولت ها تغییر کردند، اما عمدتاً گسترش نامنی های داخلی و ناتوانی امریکا در برقراری ثبات و امنیت در این کشورها نتایج عمده اشغال بود و تاکنون نه امنیت ملی و نه امنیت منطقه ای در این کشورها بازتولید نشده است.

امریکا اما در کشورهایی که با آنها روابط حسنه دارد به رغم وجود اقتدارگرایی گسترده و عدم ظهور جلوه هایی از یک دولت روبه توسعه و حافظ منافع انسانی و حقوق بشر، صرفاً به دلیل دوستی و نقش جدی در تضمین منافعش در منطقه، نگاهی همکاری جویانه - هرچند در برخی مواقع با نوعی انتقاد هدایت شده - را دنبال می کند، مانند مصر، اردن، بحرین، قطر، عربستان سعودی و کویت. این روابط

همکاری جویانه حتی در دیدار باراک اوباما از مصر و عربستان سعودی در خرداد ۱۳۸۸ سکوت وی را نسبت به هرگونه نقض حقوق بشر و عدم تحقق وعده‌های اصلاحات سیاسی در امکان مشارکت سیاسی و مدنی شهروندان در پی داشت. (الف نیوز، ۱۳۸۸) این کشورها هرچند از استانداردهای اولیه دموکراسی و توجه به آرای عمومی و نیز حقوق بشر مورد نظر امریکایی دور هستند اما چون اساساً حافظ منافع غرب و آمریکا می‌باشند و رفتار و سیاست‌های خود را در چهارچوب نظم تعریف‌شده امریکایی پس از جنگ سرد تنظیم و به اجرا درمی‌آوردند، عملاً از روابط دوستانه‌ای با آمریکا برخوردارند و در بسیاری از توافقات و قراردادهای دوجانبه و چندجانبه مورد حمایت آمریکا قرار می‌گیرند، به طوری که در تابستان ۲۰۰۷ آمریکا حتی قصد خود برای فروش گسترده تسلیحات نظامی فوق پیشرفته به ارزش بیش از ۳۰ میلیارد دلار را به کشورهایمانند عربستان سعودی، مصر و قطر اعلام نمود. در روابط با این کشورها، آمریکا شعار پیشبرد دموکراسی و گسترش لیبرالیسم در جهان را کنار گذاشته و در راستای منافع رئالیستی منطقه‌ای خود دست حمایت را به کشورها دراز می‌کند. آمریکا حتی در سیاست‌های اعلامی و نطق‌های خود این کشورها را در فرایند اصلاحات و اعمال حقوق بشر موفق معرفی می‌کند و به تعریف و تمجید از تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هرچند اندک و محدود صورت گرفته در آن اقدام می‌کند. (ذاکریان، ۱۳۸۲: ۲۰)

پارادوکس حقوق بشری آمریکا به‌ویژه وقتی بیشتر نمایان می‌شود که در رفتار با جمهوری اسلامی ایران تحریم، چالش و دشمنی و ضدیت را دنبال می‌کند که این در واقع شیوه سوم پیشبرد و شعار و تلاش آمریکا برای گسترش دموکراسی را تبیین می‌کند. شیوه اول تهاجم نظامی علیه «کشورهای یاغی»، شیوه دوم حمایت از کشورهای غیرمردم‌سالار اما حامی منافع آمریکا و شیوه سوم تنازع و چالش علیه ایران.

درحالی که ایران دولتی توسعه‌گراست و استانداردهای توسعه‌یافتگی و اجرای حقوق بشر در این کشور از تمامی همسایگان خاورمیانه‌ای آن جلوتر و توسعه‌یافته‌تر است، مورد اعمال سیاست‌های دشمنانه و چالش‌برانگیز آمریکا قرار می‌گیرد. ایران به دلیل آنکه ساختار نظم منطقه‌ای و بین‌المللی پس از جنگ سرد

امریکا را برنمی‌تابد از نگاه امریکا باید تحت فشار برای تغییر رژیم و یا حداقل تغییر رفتار قرار گیرد. تلاش برای ایجاد و اجرای زمینه‌های تحریم گسترده، فشارهای سیاسی، اقتصادی و حتی آمادگی برای برخورد نظامی با ایران از سوی امریکا همگی در راستای تحقق سیاست یکجانبه‌گرایانه و ابزارهای شعار گسترش دموکراسی و حقوق بشر در خاورمیانه و در ایران دنبال می‌شود. در واقع، ابزار حقوق بشر و پیشبرد دموکراسی توسط امریکا کارکردی سیاسی و نه حقوقی در منطقه خاورمیانه و در نظام بین‌الملل دارد که به منظور حفظ و گسترش منافع ملی امریکا و نه واقعاً گسترش دموکراسی به کار گرفته می‌شود.

۳. چشم‌انداز تحولات خاورمیانه

برخلاف دوره پس از جنگ جهانی دوم که ناسیونالیسم قوه محرکه احساسی خاورمیانه بود، در دهه ۱۹۹۰ تفکر مقاومت اسلامی چنین نقشی را برعهده داشته و منازعه اعراب و اسرائیل طی سالیان دراز به‌عنوان عنصری هویت‌ساز در خاورمیانه و جوامع اسلامی ایفای نقش کرده و جوامع خاورمیانه را به موضعی حساس در مقابل غرب کشانده است. در اواخر قرن بیستم کاملاً مشهود بود که جریان‌های مقاومت اسلامی در خاورمیانه به بالاترین درجه از قدرت خود رسیده‌اند. در واقع وقوع یازدهم سپتامبر نقطه عطفی بود که از نگاه امریکا اسلام‌گرایی در خاورمیانه را بیش از پیش در معرض دید قرار داد و راه‌حل‌های سخت و نرم از سوی این کشور را در چهارچوب طرح خاورمیانه بزرگ برای حل مشکل امنیت اسرائیل، استقرار و گسترش روند دموکراسی و توسعه اقتصادی و اجتماعی به‌طوری‌که منطقه را در حوزه پیرامونی سرمایه‌داری و در نظام اقتصاد سیاسی جهانی ادغام کند ضروری ساخت.

در دوران پس از یازدهم سپتامبر، سیاست‌های دوگانه امریکا در خاورمیانه که حمایت از آزادسازی اقتصادی و سیاسی (دموکراتیزاسیون) و همزمان حمایت از حکومت‌های غیردموکراتیک عرب متحد امریکا در منطقه را به دنبال داشت این کشور را با ابهام در مورد آینده منافع خود در خاورمیانه روبه‌رو ساخت به‌طوری‌که سیاست‌های دوگانه می‌تواند منافع بلندمدت این کشور در منطقه را با مشکلات

جدی روبه‌رو سازد. لذا دخالت‌های مستقیم و آشکار امریکا پس از حوادث یازدهم سپتامبر در خاورمیانه که با تهاجم به افغانستان در سال ۲۰۰۲ و تهاجم به عراق در سال ۲۰۰۳ ادامه یافت و منجر به حضور مستقیم نظامی این کشور در خاورمیانه شد احتمالاً تنها به بهانه حوادث مذکور انجام شد، اما تلاش امریکا برای دخالت در این منطقه از پیش هم وجود داشت. (Larabee, 2002: 38-52)

تحت تأثیر فشارهای پیشبرد طرح خاورمیانه بزرگ پاره‌ای از کشورهای منطقه به آهستگی در راه دموکراسی هرچند ابتدایی گام نهاده‌اند و با توجه به طرح امریکا می‌توان گفت که دگرگونی جغرافیای سیاسی خاورمیانه که با جنگ عراق و تغییر رژیم در این کشور آغاز شده، ممکن است ادامه یابد. در این میان، ایران به سبب ویژگی‌هایی که دارد از جمله ساختار مردم‌سالاری، مشروعیت سیاسی و مشارکت جمعی و جمعیت جوان و متخصص، موقعیت ممتاز ژئوپلیتیکی - ژئواستراتژیکی و زمینه‌های گسترده توانایی‌های اقتصادی، می‌تواند در روند تحولات خاورمیانه نقش مؤثر و سازنده اما متفاوت با اهداف و منافع امریکا و بیشتر در راستای گسترش همگرایی کشورهای منطقه ایفا کند و به روند توسعه سیاسی و دموکراسی‌سازی، پیشرفت اقتصادی و همچنین توسعه و پیشرفت اجتماعی در خاورمیانه کمک کند.

حمایت‌های گسترده امریکا از رژیم اسرائیل ادعای این کشور در حمایت از دموکراسی و حقوق سیاسی و اجتماعی مدنی در خاورمیانه و پیشبرد امور از طریق صلح را با موانع جدی روبه‌رو ساخته است. تجربه عراق همچنین کارنامه اشاعه دموکراسی و اشنگتن از طریق زور و اشغالگری نظامی در خاورمیانه را با چالش‌هایی روبه‌رو کرده است. هرچند سقوط رژیم دیکتاتوری بغداد خواست مردم عراق و همسایگان این کشور نیز بود اما نوید امریکا برای برقراری دموکراسی پس از استبداد با توجه به شرایط ساختاری عراق امری درازمدت است، زیرا دموکراسی تزریقی، چندان کارساز نیست و تا زمانی که یک ملت با شناخت کافی و اراده لازم خود در این راه گام برندارند فشار از بیرون تنها به بن‌بست ختم می‌شود و این سؤالی است که هم اعراب و هم اروپایی‌ها آن را مطرح می‌کنند: «امریکا که نتوانست دموکراسی را در خاورمیانه کوچک فلسطین، عراق و افغانستان برقرار کند و حتی نتایج انتخابات آزاد آنها را که پذیرش دموکراتیک افکار اسلامی را فریاد می‌زدند نپذیرفت

چگونه به فکر خاورمیانه بزرگ افتاده است». (New York Times, 2006) در این راستا، رئیس‌جمهور امریکا باراک اوباما بیان می‌دارد:

«هم‌اکنون بین ایالات متحده و مسلمانان در نقاط گوناگون جهان تنش‌هایی هست که بخشی از آن ناشی از سوابق تاریخی و بخشی دیگر نتیجه تحولات و تغییراتی است که در سال‌های اخیر روی داده است... در مقابل، وقایعی مانند عملیات نظامی نیروهای به رهبری امریکا علیه رژیم طالبان در افغانستان و حمله به عراق، باعث شده است تا زمینه‌ای برای تبلیغات منفی علیه اهداف ایالات متحده در جهان اسلام فراهم آید... درباره عراق، برخلاف جنگ افغانستان، عملیات نظامی علیه عراق بر مردم امریکا تحمیل نشد، بلکه ایالات متحده به اختیار خود، ورود به این جنگ را برگزید و به همین دلیل هم در این مورد نه تنها در امریکا، بلکه در سرتاسر جهان اختلاف نظر هست... هرچند جنگ عراق، به امریکا نیز آموخته که لازم است در اقدامات آینده خود، نخست درصدد به دست آوردن توافق و حمایت بین‌المللی برآید... راهکار منصفانه برای این بحران (خاورمیانه)، راه‌اندازی کشور مستقل فلسطینی و همزیستی آن با اسرائیل است، به‌گونه‌ای که مردم اسرائیل نیز از امنیت و ارتباط سازنده با دیگر کشورها برخوردار باشند». (تابناک، ۱۳۸۸)

یکی از علل گسترش مقاومت و مبارزه علیه اهداف و منافع غرب در خاورمیانه ایستادگی در برابر موج گسترش سرمایه‌داری تلقی می‌شود که به‌طور خاص پس از واقعه یازدهم سپتامبر مطرح شده است. (پورا احمدی، ۱۳۸۰ (ب): ۹۵-۷۶) در طرح خاورمیانه بزرگ، ایالات متحده امریکا اذعان می‌کند که اصلی‌ترین راه‌حل برای برون‌رفت از تهدید احتمالی خاورمیانه متأثر از گسترش موج انقلاب اسلامی علیه منافع نظام سرمایه‌داری جهانی و لیبرال‌دموکراسی غرب به رهبری این کشور که چشم‌انداز آن در ایده «برخورد تمدن‌ها»ی هانتینگتون هم مورد اشاره قرار گرفته است، توسعه همه‌جانبه در قالب اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در این منطقه می‌باشد. مهم‌ترین اولویت توسعه در این زمینه که یقیناً موتور محرکه در سایر

ابعاد اصلاحات خواهد بود و اصلاحات سیاسی و اجتماعی را نیز براساس الگوی نظری لیبرالیسم تحقق خواهد بخشید، توسعه و اصلاحات اقتصادی و آزادسازی اقتصادی می‌باشد. بنابراین اصلاحات اقتصادی در چهارچوب آزادسازی و خصوصی‌سازی اقتصادی جایگاه ویژه در طرح خاورمیانه بزرگ دارد.

در این صورت تلاش در جهت ادغام «بخش ناراضی خاورمیانه» در اقتصاد جهانی زمینه‌های مقاومت و مخالفت را از آنان سلب کرده و گسترش همکاری را با نظام اقتصاد سیاسی جهانی باعث می‌گردد. بدین لحاظ طرح خاورمیانه بزرگ در یک افق کلان و در چهارچوب نظام اقتصاد سیاسی جهانی توسعه همکاری‌ها و در نهایت ادغام خاورمیانه در فرایند جهانی شدن اقتصاد را دنبال می‌کند که در این راستا ایالات متحده امریکا نقش بازوی اجرایی حاکمیت جهانی سرمایه را برعهده دارد. موفقیت در ایجاد نظام اقتصاد آزاد خاورمیانه با مرکزیت اسرائیل و ادغام این منطقه در نظام اقتصاد سیاسی جهانی، علاوه بر تأمین منافع و امنیت اسرائیل یقیناً تهدیدات جدی در حوزه امنیت و منافع اقتصادی و سیاسی استراتژیک علیه جمهوری اسلامی ایران را در پی خواهد داشت. به بیانی واضح‌تر، طرح خاورمیانه بزرگ استراتژی کلان و درازمدت امریکا در خاورمیانه را معرفی می‌کند که علاوه بر منافع میان‌مدت و درازمدت، اهداف و منافع اسرائیل، امریکا و نظام اقتصاد سیاسی جهانی را دنبال می‌کند و میدان تهدید علیه جمهوری اسلامی ایران را وسیع‌تر می‌کند.

در نتیجه اگر فرض کنیم منافع حیاتی غرب به‌ویژه ایالات متحده امریکا در خاورمیانه همچنان پابرجا هستند و دچار تحول اساسی و ماهوی نشده‌اند پس نباید انتظار تغییر در سیاست‌های آنان را حتی با روی کارآمدن یک رئیس‌جمهور دموکرات که شعار «تغییر» سر داده است، نیز داشته باشیم. واقعیت‌های موجود در منطقه به‌خصوص پس از اشغال عراق توسط امریکا و تلاش این کشور در روند دولت‌سازی در عراق و موانع و مشکلات جدی که در این راستا با آن روبه‌رو شده است از یکسو نشانگر گسترش امریکاستیزی در منطقه و از سوی دیگر پیچیده، چندلایه‌ای و متنوع بودن مسائل خاورمیانه می‌باشد؛ به‌طوری‌که انتظار تأثیرگذاری صرف و نتیجه‌بخش نیروهای بین‌المللی و فرامنطقه‌ای برای تحولات خاورمیانه

کاملاً غیر واقعی است.

در واقع تأثیرگذاری نیروهای فرامنطقه‌ای در عین حال که قابل توجه و جدی است اما تنها بخشی از مجموعه عناصر تأثیرگذار در کنار عوامل داخلی و منطقه‌ای خاورمیانه از جمله جایگاه، قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران را تشکیل می‌دهند. به بیانی دیگر، بدون کارکرد مثبت هریک از عوامل تأثیرگذار بر روند تحولات منطقه برقراری ثبات، امنیت و توسعه اقتصادی و سیاسی در خاورمیانه غیرممکن است، واقعیتی که امریکا می‌بایستی آن را به رسمیت بشناسد.

واقعیت این است که هرگونه تغییر سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه که باراک اوباما قول آن را داده است منوط به تداوم و بازتعریف استراتژی تشویق دموکراسی، اصلاح سیستم اجتماعی و گسترش نظام آزاد اقتصادی در خاورمیانه می‌باشد. به دلیل واقعیت‌های موجود در خاورمیانه از جمله مسائل ایران، عراق، لبنان و سرزمین‌های اشغالی یکی از مهم‌ترین ارکان استراتژی‌های امریکا در مقابله با تروریسم تشویق دموکراسی، انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی، فعال نمودن بازیگران جامعه مدنی در خاورمیانه و برقراری ارتباط گسترده با آنان می‌باشد. همچنین ضرورت اصلاح و تغییر برداشت‌های بنیادگرایانه از مذهب، مشخص نمودن مرز میان تغییر رژیم و تشویق دموکراسی و کنترل رفتارهای توسعه‌طلبانه و سرکوبگرانه رژیم اشغالگر اسرائیل در خاورمیانه از مهم‌ترین ابعاد راهبردی سیاست خارجی امریکا در دستیابی به الگوی جدیدی از سیاست خارجی این کشور محسوب می‌شود. (Ottaway, 2008)

۴. جایگاه ایران در خاورمیانه و مقابله با تهدیدات

واقعیت این است که موقعیت، عناصر ژئوپلیتیک، نفوذ و قدرت سخت و نرم ایران در منطقه همچنان جایگاه این کشور را در خاورمیانه با اهمیت می‌سازد و این وضعیت به‌خصوص با بازگشت هویت ژئوپلیتیکی به استراتژی‌های کشورهای در قبال بحران‌های جهانی همچنان باقی است. (سجادپور، ۱۳۷۹: ۷۲) به‌علاوه اینکه هرچند ظهور دموکراسی در خاورمیانه - حتی از بالا و اگر به همان شکل که امریکا و غرب در پی آن هستند باشد - همچنان در ابهام به‌سر می‌برد و با موانع جدی

ساختاری از جمله وابستگی حکومت‌های منطقه به قدرت‌های بزرگ جهانی روبه‌روست، اما حتی اگر در خاورمیانه جدید روندهای دموکراتیک پویای اساسی منطقه‌ای و جهانی جوامع این منطقه را شکل دهند، از این لحاظ ایران یکی از عمده‌ترین کشورهایی است که در آن حوزه مردم‌سالاری و مشروعیت حکومت به‌خوبی گسترده است. بدین ترتیب، ایران جایگاه ممتاز و ویژه‌ای در خاورمیانه دارد. البته و در عین حال برخی چالش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی حاصل از پویای جدید منطقه‌ای نیز فراسوی چشم‌اندازهای آتی کشور وجود دارد که نظام جمهوری اسلامی ایران می‌بایستی در کنترل آنها تدابیر لازم را به‌کار گیرد. این واقعیت بسیار حائز اهمیت است که موضع ایران در قبال تحولات پس از یازدهم سپتامبر، همواره محتاطانه و مبتنی بر نوعی واقع‌گرایی و «بی‌طرفی انتقادی» بوده است. شاید یکی از دلایل این امر، رجوع دوباره به ژئوپلیتیک و اهمیت یافتن این موضوع در سیاست بین‌الملل است. در حقیقت دولت جمهوری اسلامی با توجه به جایگاه خود سعی کرد، سیاست خارجی خود را براساس این موضوع صورت‌بندی کند. از همین رو بلافاصله پس از وقوع حادثه به محکومیت این اقدام پرداخت و بعدها به‌رغم آنکه محور شرارت لقب گرفت، نوعی بازی احتیاط‌آمیز را در قبال حمله امریکا به افغانستان و عراق در پیش گرفت و حتی آمادگی خود را برای ورود به ائتلاف علیه تروریسم مشروط به اینکه تحت هدایت و رهبری سازمان ملل و نه کنترل رسمی امریکا انجام پذیرد اعلام داشت. اما آنچه امریکایی‌ها خواهان انجام آن هستند بسیار فراتر از این رفتارهاست و از بسیاری جهات با مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در تضاد قرار دارد. (کیسینجر، ۱۳۸۰: ۲۴)

باید بپذیریم موقعیت ژئوپلیتیک و عناصر قدرت و نفوذ ایران در خاورمیانه چشم‌انداز مطلوبی از زمینه‌های ائتلاف با کشورهای منطقه و جهان در معرض دید قرار می‌دهد. ایران از معدود کشورهایی است که با چهار حوزه مهم سیاسی، اقتصادی، منطقه‌ای؛ اشتراکات مرزی، انرژی، دینی و هویتی دارد: حوزه آسیای میانه، آسیای غرب و جنوب غربی و به‌ویژه خلیج فارس. این چهار حوزه مهم سیاسی، اقتصادی و امنیتی است که ایران با هرکدام اشتراکات عمده امنیتی، انرژی، مذهبی و ژئوپلیتیکی دارد اما کمتر قادر بوده است زمینه‌های ائتلاف درازمدت با جوامع این

مناطق را فراهم آورد. محمود سریع‌القلم در کتاب «بازنگری نظری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: پارادایم ائتلاف» با بررسی نظری سیاست خارجی جمهوری اسلامی سعی کرده است دلایل این امر را جست‌وجو و تبیین کند. (سریع‌القلم، ۱۳۷۹) اما مهم‌ترین موانع ائتلاف با کشورهای منطقه پیرامونی ایران، ایفای نقش سیاست‌ها و منافع آمریکا عمده‌تاً در راستای انزوا و برخورد با کشور با محوریت تأمین امنیت و تحمیل صلح اسرائیلی به منظور تضمین دسترسی آمریکا و غرب به منابع غنی و سلطه سیاسی و اقتصادی بر خاورمیانه بوده است که به‌ویژه در پی پیروزی انقلاب اسلامی کانون بحران منافع غرب را تشکیل داده است. با این حال، خاورمیانه همچنان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مناطقی در جهان به‌شمار می‌رود که در برابر تحولات ناشی از جهانی شدن اقتصادی و سیاسی مقاومت می‌کند و همچنان روندهای دموکراسی در اغلب جوامع آن کندتر از بقیه نقاط جهان حرکت می‌کند. اما تردیدی وجود ندارد در مسیر تحولات آغاز شده چه آنهایی که توسط عوامل بیرونی و از جمله آمریکا هدایت می‌شوند و چه آنهایی که ریشه در شکل‌بندی‌های داخلی دارند، روند دموکراتیزاسیون و ادغام در اقتصاد جهانی دو عامل اساسی تحول در خاورمیانه خواهند بود. این وضعیت می‌تواند مدل همکاری و ائتلاف در خاورمیانه را تا حدودی از شکل سنتی آن خارج ساخته و بسترهای جدیدی از ائتلاف و یا منازعه فراروی کشورها فراهم آورد.

یکی از محتمل‌ترین وضعیت‌ها طیف‌بندی کشورها براساس اقتصاد آزاد و رژیم‌های دموکراتیک است. براین اساس آن عده از کشورهای خاورمیانه که دارای اقتصاد نسبتاً آزاد و رژیم‌های دموکراتیک و میانه‌رو هستند راحت‌تر می‌توانند با یکدیگر کنار بیایند. اقتصاد آزاد می‌تواند به‌عنوان مدل منطقه‌ای اقتصاد خاورمیانه عمل کند و دموکراسی احتمال صلح و همکاری را افزایش می‌دهد. (Held, 1999: 107)

بنابراین در خاورمیانه جدید زمینه‌های ائتلاف ایدئولوژیک بسیار تقلیل یافته و برای وارد شدن به مناسبات منطقه‌ای بیش از همه، حداقلی از توسعه اقتصادی و دموکراسی لازم است. این مسئله خود می‌تواند تابعی از تحولات درونی جوامع و تغییرات نحوه ایفای نقش قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا در خاورمیانه باشد. البته چالش حضور و منافع اسرائیل در منطقه و سرکوب فلسطینیان و عدم پذیرش

حاکمیت مردمی و منتخب آنان از سوی اسرائیل و حامیان غربی آن به همراه ضدیت‌های ریشه‌دار آمریکا با نقش و منافع و ماهیت جمهوری اسلامی ایران همچنان از چالش‌های اساسی هرگونه ائتلاف منطقه‌ای ایران محسوب می‌شوند.

از زمان به قدرت رسیدن نئومحافظه‌کاران در آمریکا، رویکرد یکسانی در قبال ایران در نزد دولت بوش وجود نداشته است. دولت بوش در دو حرکت همزمان سعی کرد به نوعی تفاهم درباره‌ی نوع برخورد با ایران دست یابد و با اتخاذ نوعی سیاست «ترغیب و تهدید» سعی کرد رفتار ایران را تغییر دهد، سیاستی که موفقیت‌های چشمگیر و جدی برای آمریکا در پی نداشت. سیاست ترغیب و تهدید در برابر ایران حتی در گفتار رئیس‌جمهور جدید آمریکا باراک اوباما نیز به چشم می‌خورد. (New York Times, 2008)

از سوی دیگر، زمینه همکاری‌ها و ائتلاف‌های اقتصادی بیش از همیشه امکان تفاهم میان کشورهای منطقه و از جمله ایران را افزایش داده است تا بدین ترتیب مقابله با تهدیدات برون‌منطقه‌ای و اهداف توسعه‌طلبانه قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه آمریکا عملیاتی گردد. زیرا، الزامات اقتصادی منطقه‌ای همواره دولت‌ها را به سمت تشریک مساعی و همکاری سوق می‌دهد و غلظت ثبات در یک منطقه جغرافیایی صرف‌نظر از دخالت عنصر سیاست و جنجال‌های مترتب بر آن به‌گونه‌ای انکارناپذیر تحت تأثیر مؤلفه‌های اقتصادی و روابط تجاری قرار دارد. (مستکین، ۱۳۸۴: ۹-۱۱) از این رو می‌توان استدلال کرد هرچه فعالیت‌های اقتصادی و تجاری یک منطقه جغرافیایی در هم تنیده و مبتنی بر اولویت‌های توسعه‌پایدار باشد، همگرایی و کاهش تنش در روابط متقابل حکومت‌ها، بیشتر و غلظت ثبات و امنیت در منطقه افزایش خواهد یافت. از سوی دیگر به موازات چنین استدلالی، هرچه میزان دخالت عناصر خارجی و منافع جاه‌طلبانه سیاسی قدرت‌های بزرگ در اهداف خرد و کلان اقتصادی دولت‌های یک منطقه فزونی یابد، درجه واگرایی و گسترش تنش نیز تشدید خواهد شد.

منطقه خاورمیانه به‌واسطه بهره‌مندی از پتانسیل و ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل اقتصادی که متأثر از منابع عظیم سوخت فسیلی است از دیرباز و به‌خصوص طی پنج دهه گذشته همواره آوردگاه و محل تلاقی منافع خرد و کلان قدرت‌های



استعماری بوده است. این وضعیت به گونه‌ای انکارناپذیر پس از فروپاشی شوروی و تولد کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز رو به تزاید گذاشت. در این میان ایران به واسطه بهره‌مندی از مختصات ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک همواره مرکز ثقل تأمین امنیت و ثبات منطقه حساس و بحران‌زای خاورمیانه بوده است. بنابراین، در روند هرگونه تلاش و برنامه‌ریزی استراتژیک جمهوری اسلامی ایران در مسیر ائتلاف و همکاری اقتصادی، سیاسی و حتی امنیتی منطقه‌ای، کارشکنی‌های ایالات متحده امریکا نیز که در صدد بهره‌برداری سیاسی و به انزوا کشاندن ایران است خود می‌تواند ملاحظاتی را به همراه داشته باشد. (پرکوویچ، ۱۳۸۴: ۷-۴۶) از این رو می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

امریکایی‌ها در صددند تا برای جلوگیری از انتقال انرژی از ایران دو پروژه «ترانس خزر» و «ترانس افغان» را که ماهیتی سیاسی دارند حیات بخشند. در پروژه «ترانس خزر» به جای بهره‌گیری از مسیر ایران، مسیر قزاقستان و ترکمنستان و آذربایجان که در نهایت به بندر جیحان ترکیه منتهی می‌شود، مسیر باکو - تفلیس - جیحان از سوی امریکایی‌ها مورد حمایت قرار دارد. در این مسیر هدف اصلی ایالات متحده حذف ایران و روسیه از چرخه انرژی منطقه است. در مورد «ترانس افغان» نیز انتقال گاز ترکمنستان به پاکستان از طریق افغانستان از سوی امریکایی‌ها دنبال می‌شود. منجر مشترک هر دو پروژه دخالت عنصر سیاست جهت ایجاد اختلاف در کشورهای منطقه و به تبع آن انزوای سیاسی و اقتصادی ایران است. امریکایی‌ها تلاش می‌کنند ضمن تحریک کشورهای قطر، عمان و ترکمنستان، بستر لازم را جهت ایجاد رقابت پنهانی و به تبع آن بروز تنش بین مطالبات اقتصادی کشورهای مذکور با ایران تشدید کنند و از این رهگذر مانع ابتکار عمل ایران جهت بهره‌گیری از مختصات ژئوپلیتیک شوند. در همین راستا، نوک پیکان قطعنامه‌های ۱۴۳۷ و ۱۴۴۷ تحریم علیه جمهوری اسلامی ایران که با فشار امریکا در شورای امنیت سازمان ملل به تصویب رسید و نیز سایر تحریم‌های یکجانبه امریکا علیه ایران، ممنوعیت سرمایه‌گذاری خارجی در طرح‌های توسعه میدین نفت و گاز و ارتقای سطح و توان بهره‌برداری از مخازن انرژی در ایران را دنبال می‌کنند.

حضور نظامی امریکا در خلیج فارس و سیاست‌های این کشور در تحریم‌های

اقتصادی به‌ویژه در سرمایه‌گذاری در حوزه‌های نفتی ایران و نقش مهمی که این کشور در تحولات سیاسی منطقه خاورمیانه و خلیج فارس دارد عامل مهمی در معادلات امنیت عرضه نفت خام برای اروپای غربی، ژاپن، چین و سایر کشورهای صنعتی آسیا پاسفیک محسوب می‌شود. به‌ویژه اینکه، با کاهش قیمت نفت به‌رغم کاهش تولید اوپک و در نتیجه کاهش مستمر درآمدهای نفتی کشورهای تولیدکننده امکان به‌کارگیری سرمایه‌های ملی و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی متأثر از بحران مالی جهانی سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ به‌شدت کاهش یافته است. با این‌حال، امریکا با وابستگی نسبتاً کم به نفت خلیج فارس، بیشترین سهم را در تأمین امنیت عرضه نفت خام از خلیج فارس به اروپا، ژاپن و آسیای جنوب شرقی دارد. (درخشان، ۱۳۸۱: ۲۰)

در واقع ایالات متحده امریکا امیدوار است تا موضوع انرژی در منطقه حساس و چالش‌برانگیز خاورمیانه، عاملی جهت واگرایی تلقی شود نه همگرایی. از این منظر امریکایی‌ها به خوبی تحولات منطقه را زیر نظر دارند. کاندولیزا رایس بارها هشدار داده است که افزایش بی‌رویه قیمت نفت توان چانه‌زنی ایران را برای رهایی از انزوای سیاسی افزایش داده است. وی تصریح کرد ایرانی‌ها به خوبی دریافته‌اند که پاشنه آشیل اروپایی‌ها مسئله انرژی و امنیت در انتقال آن است؛ از این‌رو ایرانی‌ها با استفاده از کارت سوخت فسیلی درصدد ایجاد اختلاف و تفرقه میان اروپاییان جهت کسب امتیاز هستند. (New York Times, 2006)

با این اوصاف جمهوری اسلامی ایران می‌تواند برای خنثی‌سازی چنین طرح‌هایی از الگوها و مؤلفه‌های زیر استفاده کند:

جمهوری اسلامی ایران باید تلاش کند تا سمت‌وسوی فعالیت‌های اقتصادی و تجاری کشورهای منطقه به‌خصوص در مورد انتقال انرژی، وجه سیاسی و رقابتی به خود نگیرد. در این رابطه می‌توان عناصر مهمی را مثل ارزان‌ترین، کوتاه‌ترین و امن‌ترین مسیر انتقال نفت و گاز حوزه خزر و خلیج فارس به بازارهای جهانی از طریق ایران را در اولویت کاری و تبلیغی قرار داد.

از نظر استراتژیک چین و روسیه فرصت‌هایی هستند که ایران می‌تواند با استفاده از توانمندی و قابلیت‌های اقتصادی، نفتی و سیاسی آنها، خود را از دام

انزوای سیاسی تحمیل شده از سوی امریکا برهاند. اگر به این کشورها، دولت‌های اروپایی را نیز اضافه کنیم بی‌تردید توان چانه‌زنی ایران و قدرت مانور آن به مراتب افزایش می‌یابد. در این میان چین در حال شکوفایی اقتصادی است که شریان حیاتی و نبض اقتصادی آنها کاملاً متأثر از دستیابی به انرژی تضمین شده و بلندمدت به قیمت مناسب است که ایران به واسطه بهره‌مندی از شرایط مناسب از جمله ریسک‌پذیری پایین، مسیر امن و ثبات سیاسی، بهترین گزینه برای این دولت‌ها تلقی می‌شود. هرچند گزینه‌های متنوع‌تری نیز برای این کشور، وجود دارد که قدر مسلم با اعمال فشار امریکا روبه‌رو خواهد بود، لیکن می‌توان امیدوار بود که کشورهای بزرگی مانند چین به واسطه تأمین منافع ملی خویش، جهت‌گیری سیاسی‌شان مستقل از تهدیدات ایالات متحده است و این خود می‌تواند برگ برنده‌ای برای ایران تلقی شود.

همگرایی اقتصادی بی‌تردید منجر به وابستگی متقابل می‌شود و وابستگی متقابل نیز نویدبخش همگرایی سیاسی است. در واقع منطقه خاورمیانه به دلیل اینکه در طول دو قرن اخیر همواره محل تلاقی و تضاد منافع قدرت‌های بزرگ بوده، هیچ‌گاه در مسیر طبیعی و صحیح همگرایی چه از منظر اقتصادی و چه از نظر گاه سیاسی نبوده است. از این رو تمایل کشورهای قدرتمندی مانند روسیه، چین و هند جهت تحکیم روابط تجاری و اقتصادی با ایران می‌تواند محل مناسبی برای ایران تلقی شود تا از این رهگذر به الگوی وابستگی متقابل و تشکیل یک بلوک قدرتمند شرقی بدون دخالت عنصر بازدارنده خارجی دست یازد.

ایران باید از عامل انرژی برای همگرایی منطقه‌ای استفاده کند. تردیدی وجود ندارد که انرژی در سال‌های آتی، جایگاهی ویژه در رقابت‌های جهانی تجاری و اقتصادی خواهد داشت. بی‌جهت نیست که ایالات متحده امریکا در سند جدید امنیت ملی در قرن ۲۱، بر حضور ۵۰ ساله خود در عراق و منطقه خاورمیانه، تأکید دارد. طبق برآورد کارشناسان وزارت انرژی امریکا، ذخایر نفتی منطقه خاورمیانه بین ۴۰ تا ۶۰ سال آینده به اتمام خواهد رسید. براساس همین ارزیابی تا سال ۲۰۲۰ مصرف نفت در جهان ۵۰ درصد و نیاز امریکا نیز به نفت ۳۳ درصد افزایش خواهد یافت، بنابراین به خوبی قابل درک است چرا امریکایی‌ها هر ساله خویش

(با توجه به اینکه بین ۴۰ تا ۶۰ سال آینده سوخت فسیلی در منطقه خاورمیانه رو به اتمام است) تأکید فراوان دارند. از این رو چنانچه ایران، افغانستان، پاکستان و هند و چین در راستای منافع جمعی حرکت کنند، ظرفیت ذخایر گاز و بازار مصرف به اندازه کافی پاسخگو خواهد بود و رقابت‌های احتمالی ناسالم که تحت تأثیر دخالت‌های امریکا قرار دارد به مشارکت سازنده و مثبت تبدیل خواهد شد و از رهگذر چنین شرایطی همگرایی به‌عنوان رویکردی مناسب در روابط فی‌مابین جلوه‌گر خواهد شد. البته شکست نهایی در مذاکرات اخیر هند پیرامون انتقال گاز از ایران چشم‌اندازی بسیار روشنی از آینده همکاری و همگرایی ارائه نمی‌کند؛ اما متقابلاً گفت‌وگوهای سه‌طرفه میان ایران، روسیه و قطر برای تشکیل مقدمات اوپک گازی در ماه‌های پایانی سال ۲۰۰۸ می‌تواند بسیار حائز اهمیت باشد.

موقعیت حساس جغرافیایی ایران قدرتی متعارف به ایران بخشیده است. این ویژگی و مشخصه را چنانچه با دیگر عناصر قدرت ممزوج نماییم، بی‌تردید می‌توان تأیید کرد که ایران قدرتمندترین و باثبات‌ترین کشور منطقه خاورمیانه است، از این رو هرگونه فعالیت اقتصادی و تجاری در محدوده خلیج فارس و دریای خزر بدون در نظر گرفتن جایگاه ایران، به شکست خواهد انجامید. ترانس خزر و ترانس افغان در مقایسه با مسیر ایران برای انتقال انرژی مسیرهایی غیراقتصادی‌تر و ناامن‌تر محسوب می‌شوند. از این رو جمهوری اسلامی ایران می‌بایست با فعالیت‌های تبلیغی مستمر و فراوان، اهداف توطئه‌آمیز ایالات متحده امریکا را مبنی بر تحمیل هزینه‌های گزاف به کشورهای منطقه گوشزد و نسبت به بروز تنش‌های سیاسی در منطقه هشدار دهد.

بدین ترتیب، موضوع انرژی یا به تعبیری دیپلماسی لوله‌های نفتی به‌خوبی می‌تواند نقش توسعه و همگرایی را در منطقه ایفا نماید. چنانچه به تحولات اقتصادی کشورهای اروپایی، مانند جامعه زغال و فولاد، پیمان ماستریخت و یا اتحادیه اروپا توجه کنیم به‌خوبی درخواهیم یافت که در هر منطقه جغرافیایی اتحادیه‌های کارآمد منطقه‌ای حول یک یا چند محور مشترک شکل گرفته و به حیات خود ادامه داده‌اند. سیاست، تجارت، فرهنگ، دین، هرکدام در گوشه‌ای از جهان معاصر محور اتحاد و همگرایی بوده‌اند. بنابراین دلیلی وجود ندارد که انرژی

در منطقه خاورمیانه و آسیا محور همگرایی قرار نگیرد.

باین حال، باراک اوباما، رئیس‌جمهور جدید امریکا و جوزف بایدن، معاون وی در نخستین موضع‌گیری‌های خود نگرشی انتقادی نسبت به سیاست‌های سخت‌افزاری، نظامی‌گرا و تهاجمی امریکا در خاورمیانه و نحوه برخورد با ایران ارائه کرده‌اند. برای مثال اوباما پیش از تصدی رسمی مقام ریاست جمهوری در نوامبر ۲۰۰۸ اعلام کرد با پیشنهادهای تشویقی باید ایران را وادار به تغییر روش کرد و ایران باید وارد سازمان تجارت جهانی شود. وی همچنین با سرمایه‌گذاری اقتصادی در ایران و عادی شدن مناسبات دیپلماتیک با این کشور موافق است. (New York Times, 2008)

«برنامه هسته‌ای ایران، سرچشمه تنش بین ایالات متحده و این کشور بوده است... البته فائق آمدن بر چندین دهه بی‌اعتمادی بین دو کشور آسان نیست، اما می‌توان با شهامت، صداقت و عزم راسخ در این راه گام برداشت... هرچند مسائل متعددی برای گفت‌وگو بین دو کشور هست، اما ایالات متحده آماده است بدون پیش‌شرط و بنابر احترام متقابل، در این راه گام نهد... ما می‌توانیم نظر کسانی را درک کنیم که می‌گویند چرا برخی کشورها سلاح هسته‌ای دارند، اما دیگران از این تسلیحات محروم هستند... هیچ کشور خاصی نباید تعیین کند کدام ملت‌ها باید دارای سلاح هسته‌ای باشند و کدام کشورها باید از این تسلیحات محروم بمانند... هر ملتی از جمله ایران، باید از حق دسترسی به توانایی هسته‌ای صلح‌آمیز برخوردار باشد به این شرط که به مسئولیت‌های خود در چهارچوب پیمان منع گسترش تسلیحات هسته‌ای رفتار کند». (تابناک، ۱۳۸۸)

هرچند هنوز زود است به‌ویژه پیش از آنکه بتوانیم سیاست‌های اعمالی دموکرات‌ها در مقام ریاست جمهوری را در خاورمیانه با مواضع اعلامی آنها مقایسه کنیم، اما با نگاهی گذرا به رویکرد نرم‌افزاری «اوباما - بایدن» و در صورتی که این رویکرد با رفتارهایی از همین دست همراه گردد انتظار می‌رود تصویر تخریب‌شده ایالات متحده در جهان تا حدودی ترمیم شود. رویکرد دولت اوباما اگرچه تا حدودی همان سیاست «ترغیب و تهدید» است اما در صورت شکست در مسیر دیپلماسی

حجم فشارهای همه‌جانبه را برای ایران به ارمغان می‌آورد، این مهم نیازمند تدبیر و تصمیم جمهوری اسلامی ایران بر مبنای حکمت، عزت و مصلحت است.

نتیجه‌گیری

در پاسخ به سؤال اصلی این نوشتار: چالش حضور و منافع اسرائیل در منطقه و سرکوب فلسطینیان و عدم پذیرش حاکمیت مردمی و منتخب آنان از سوی اسرائیل و حمایت بی‌قید و شرط آمریکا از آن به همراه ضدیت‌های ریشه‌دار آمریکا با نقش و منافع و ماهیت سیاسی و فرهنگی ایران، مقابله با نفوذ و جایگاه برتر ایران در تقویت مقاومت اسلامی در خاورمیانه، دشمنی با دستاوردهای صلح‌آمیز هسته‌ای و گسترش عرصه قدرت و مردم‌سالاری کشور از جمله مهم‌ترین تهدیداتی است که در پی پیشبرد اهداف راهبردی آمریکا در خاورمیانه و در کنار احتمال رویارویی مستقیم و غیرمستقیم از سوی آمریکا منافع جمهوری اسلامی ایران را همچنان مورد تهدید قرار می‌دهد، هرچند فضای تعامل میان دو کشور، عمدتاً در قالب گفتاری، تا حدودی رو به بهبود گذارده است.

با این حال، در روند هرگونه تلاش و برنامه‌ریزی استراتژیک ایران در مسیر ائتلاف و همکاری اقتصادی، سیاسی و حتی امنیتی منطقه‌ای به منظور کاستن از ابعاد تهدیدات، کارشکنی‌های آمریکا نیز که در صدد بهره‌برداری سیاسی و به انزوا کشاندن ایران است در موقعیت‌های گوناگون تداوم داشته است. تلاش راهبردی آمریکا برای انزوای سیاسی و اقتصادی ایران به‌خصوص از طریق ممانعت از انتقال انرژی منطقه آسیای جنوب غرب از مسیر ایران به‌خوبی مشاهده می‌شود. حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس و سیاست‌های این کشور در تحریم‌های اقتصادی به‌ویژه در سرمایه‌گذاری در حوزه‌های نفتی ایران حوزه دیگری از تهدیدات علیه ایران را به نمایش می‌گذارد. همچنین، نقش مهمی که این کشور در تحولات سیاسی و امنیتی خاورمیانه و خلیج فارس در شکل‌دهی به برخی ائتلاف‌های ضد ایران دارد عامل مهمی در معادلات امنیت منطقه‌ای با محوریت آمریکا به‌خصوص در تأمین امنیت عرضه نفت خام برای اروپای غربی، ژاپن، چین و سایر کشورهای صنعتی آسیا پاسفیک محسوب می‌شود.

واقعیت این است که در پی تهاجم امریکا به عراق و حضور مستقیم در منطقه بی‌اعتمادی در روابط میان دولت‌های منطقه و امریکا افزایش یافته و ناامنی و تروریسم در منطقه به‌ویژه در عراق به‌طور کاملاً آشکاری گسترش یافته است. همزمان وابستگی دولت‌ها به نفت، خریدهای تسلیحاتی مداوم، اقتصادهای عقب‌مانده، تنش‌ها و تضادهای هویتی داخلی و منطقه‌ای نیز ادامه یافته‌اند. بنابراین در متغیرهای عمده موجود در خاورمیانه (ملی و منطقه‌ای) تحول عمده‌ای رخ نداده است، جز اینکه بر دخالت‌ها و حضور مستقیم امریکا در بحران‌های این منطقه افزوده شده است. بدین ترتیب، ساختارهای موجود اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و امنیتی خاورمیانه پس از حوادث یازدهم سپتامبر و با ورود امریکا به منطقه به‌ویژه در پی اعلام طرح خاورمیانه بزرگ دچار هیچ تحول بنیادین مثبت در جهت حل مشکلات ساختاری و بنیادین منطقه نشده است که هیچ، بلکه بر روند بحران‌ها و ناامنی‌ها نیز افزوده شده است؛ به طوری که در بسیاری از نظرسنجی‌های انجام‌شده در منطقه، امریکا همچنان منفورترین قدرت در جهان به حساب می‌آید. (Halliday, 2005: 32-37)

در واقع، حتی در صورت گسترش دموکراسی در خاورمیانه عربی، قطعاً این وضعیت تضمین‌کننده منافع امریکا در منطقه نخواهد بود زیرا به نظر می‌رسد همانند انتخاباتی که در عراق (۲۰۰۵) و در فلسطین (۲۰۰۶) انجام شد، نتیجه یک انتخابات آزاد عمدتاً تأمین‌کننده منافع غرب نیست. اگر گسترش دموکراسی و رشد مردم‌سالاری در خاورمیانه عربی تضمین‌کننده منافع امریکا و غرب نیست، پس حفظ وضع موجود، یعنی حمایت امریکا از دولت‌های اقتدارگرا و استبدادی منطقه بهترین گزینه محسوب خواهد شد زیرا منافع این کشور و سایر دولت‌های هم‌پیمان امریکا را بهتر تأمین می‌کند و این رفتاری است که امریکا در قبال بسیاری از این‌گونه کشورها در پیش گرفته است و همزمان ایران مردم‌سالار را تحت فشار قرار می‌دهد.

ایران به سبب ویژگی‌هایی قدرتمند و تقریباً بدون رقیبی که دارد از جمله ساختار مردم‌سالاری، مشروعیت سیاسی و مشارکت جمعی و جمعیت جوان و متخصص، موقعیت ممتاز ژئوپلیتیکی - ژئواستراتژیکی و زمینه‌های گسترده توانایی‌های اقتصادی، می‌تواند در روند تحولات خاورمیانه نقش مؤثر و سازنده اما

متفاوت با اهداف و منافع امریکا و بیشتر در راستای گسترش همگرایی کشورهای منطقه ایفا کند و به روند توسعه سیاسی و دموکراسی‌سازی، پیشرفت اقتصادی و همچنین توسعه و پیشرفت اجتماعی در خاورمیانه کمک کند.

از سوی دیگر، هرچند ارزیابی دقیق و همه‌جانبه ابعاد بحران مالی جهانی ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ در خاورمیانه و خلیج فارس در حال حاضر به دلیل عدم ظهور سایر پیامدهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و امنیتی آن در جهان و منطقه تا حدودی امکان‌پذیر نمی‌باشد، اما هرچه باشد بر روند تحولات و تعاملات این منطقه با قدرت‌های بزرگ جهانی و نظام اقتصاد سیاسی جهانی تأثیرگذار می‌باشد.

آیا این بحران و پیامدهای آن روند اصلاحات اقتصادی و سیاسی در خاورمیانه را تسریع و یا کند می‌کند؟ آیا ادغام خاورمیانه در نظام اقتصاد جهانی را با موانع بیشتری روبه‌رو نخواهد ساخت؟ آیا دولت‌های منطقه را به سمت بازگشایی فضای سیاسی و اقتصادی داخلی نخواهد کشاند؟ آیا این بحران ابزارهای تأثیرگذار نظام اقتصاد سیاسی جهانی و به‌ویژه ایالات متحده امریکا بر فرایند تحولات سیاسی، اقتصادی و امنیتی ملی و منطقه‌ای خاورمیانه را به کدامین سمت‌وسو هدایت می‌کند؟ به‌خصوص که با به قدرت رسیدن باراک اوباما شعارهایی نیز در خصوص بازنگری امریکا در تعاملات سخت‌افزاری با خاورمیانه به گوش می‌رسد و لذا، می‌بایستی منتظر تحقق و یا عدم تحقق این شعارها بمانیم. آیا واقعا تغییری رخ خواهد داد؟

آنچه قطعی است تأثیر بحران مالی ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ امریکا و ادامه بحران اقتصادی این کشور بر سمت‌وسوی سیاست خارجی آن در خاورمیانه می‌باشد. رئیس‌جمهور جدید دموکرات امریکا، هم در نطق‌های انتخاباتی و هم بلافاصله پس از پیروزی در انتخابات از تغییر روند سیاست خارجی کشورش به‌ویژه در خاورمیانه صحبت کرده است.

تحت تأثیر بحران عظیم مالی در امریکا و در جهان و در راستای اهداف و برنامه‌های رئیس‌جمهور جدید دموکرات آیا روند سیاست خارجی این کشور در برابر خاورمیانه شاهد چه تحولاتی خواهد بود؟ آیا تغییرات رفتاری در سیاست خارجی امریکا تغییرات اعلامی از سوی رئیس‌جمهور جدید را پی خواهند گرفت؟

آیا می‌توان منتظر تغییرات جدی در سیاست خارجی و مبانی اقتصادی، فرهنگی و امنیتی نگاه امریکا به خاورمیانه از ۲۰۰۹ به بعد بود؟ اواما در نطق پس از پیروزی در انتخابات مهم‌ترین هدف استراتژیک خود را «بازسازی و ترمیم چهره مخدوش قدرت جهانی امریکا» اعلام کرد. (فارس، ۱۳۸۷) این هدف اما در تعامل با خاورمیانه و ایران چگونه دنبال خواهد شد؟*



منابع

الف - فارسی

- «اوباما: نگرانی‌های ایران در زمینه انرژی، مشروع است»، سایت آفتاب، ۱۳ خرداد ۱۳۸۸.
- پرکوویچ، جُرج (۱۳۸۴)، «مواجهه دو قدرت»، ترجمه و تلخیص نیره مرادی، همشهری دیپلماتیک.
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۰)، «یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و چالش مفاهیم جهانی شدن»، مجله سیاست خارجی، زمستان.
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۴)، «اقتصاد سیاسی بین‌الملل و منافع استراتژیک نوین امریکا در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال ششم، شماره ۳ و ۴.
- جوادی فتح، سارا (۱۳۸۴)، «سوداهای ایالات متحده در طرح خاورمیانه بزرگ»، مجله راهبرد، شماره ۳۵، بهار.
- خبرگزاری فارس، ۲۷ آبان ۱۳۸۷.
- درخشان، مسعود (۱۳۸۱)، «اوپک و منافع ملی»، مجلس و پژوهش (ویژه‌نامه نفت و منافع ملی)، سال نهم، شماره سی و چهارم.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۲)، سیاست خارجی امریکا در آسیا، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی و مطالعات تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۴)، «هابزی‌های لیبرال در سیاست خارجی امریکا و ترویج دموکراسی»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال ۱۲.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۷)، «الگوهای امنیتی در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، خرداد.
- ذاکرایان، مهدی (۱۳۸۲)، «ایران، خاورمیانه و حقوق بشر امریکایی»، فصلنامه مطالعاتی منطقه‌ای (اسرائیل‌شناسی - امریکاشناسی)، تابستان و پاییز.
- ریچارد، جی. لوگار (۱۳۸۴)، «مشارکتی نوین برای خاورمیانه بزرگ»، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۵، بهار.
- سجادپور، سید محمد کاظم (۱۳۷۹)، «جهانی شدن و امنیت خارجی جمهوری اسلامی ایران»، مجله سیاست خارجی.

«سخنرانی باراک اوباما در دانشگاه الازهر مصر»، سایت خبری تحلیلی تابناک، ۱۴ خرداد ۱۳۸۸.

«سخنرانی باراک اوباما رئیس‌جمهور امریکا در دانشگاه قاهره»، سایت الف نیوز، ۱۴ خرداد ۱۳۸۸.

سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۹)، *بازنگری نظری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: پارادایم ائتلاف*، تهران، انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

کسینجر، هنری (۱۳۸۰)، «خاورمیانه، جهانی دستخوش تحول»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۷۰-۱۶۹.

کمیسیون امنیت ملی امریکا (۱۳۸۱)، *استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱*، ترجمه جلال دهمشگی، بابک فرهنگی و ابوالقاسم راه چمنی، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی و مطالعات تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

متقی، ابراهیم (۱۳۸۲)، «عملیات پیش‌دستی کننده و تصاعد بحران در خاورمیانه جدید»، *فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی*، پاییز و زمستان.

مستکین، عبدالمهدی (۱۳۸۴)، «انرژی محور توسعه و همگرایی در خاورمیانه»، همشهری دیپلماتیک.

ب - لاتین

Gause, Gregory (2005), "Can Democracy Stop Terrorism", *Foreign Affairs*, Vol. 84, No. 5.

Halliday, Fred (2005), *The Middle East in International Relation: Power, Politics and Ideology*, Cambridge University press.

Held, David (1999), "The Transformation of Political Community: Rethinking Democracy", in H. Casiano (ed.), *Democracy Edges*, Cambridge University Press.

Larabee, Stephen (2002), "US Middle East Policy after 9/11: Implications for Transatlantic Relations", *The International Spectator*, (3).

MEES (Middle East Economic Studies), 18 October 2004.

Nasr, Valie (2006), "When the Shiites Rise", *Foreign Affairs*, Vol. 85, No. 4.

Ottaway, Marina (2008), "Evaluating Middle East Reform: Significant or Cosmetic?" *Carnegie Endowment for International Peace*.
The New York Times, 7 November 2008.